



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۳/۰۱

سید هاشم سدید

گفتن واقعیت ها را دشمنی با کسی تلقی نکنید!

نمی دانم چرا به این واقعیت توجه نمی شود، که اگر کسی از انتقاد خوش نیاید، چرا خود انتقاد کننده (مخالف به قول برخی ها) را مورد تاخت و تاز قرار نمی دهد، که به "مدافع انتقاد کننده" می پردازد؟ باید یک علت داشته باشد و این علت همیشه از دشمنی با کسی ناشی نمی شود.

علت چنین کاری در بسا موارد در نفس یک عمل تمرکز است، نه در دشمنی یا تأیید و رد یک سخن یا یک شخص معین.



آیا اسلام واقعاً به علم و هنر و فلسفه و عرفان نیاز ندارد؟ تمام حرف بر سر همین یک نکته است، که یک انسان ظاهراً مسلمان (چون کسی که واقعاً مسلمان و داناست و به دین خود علاقمند می باشد، خود و دین خود را بی نیاز از علم و هنر، مسألی که فکر و هوش و زندگی انسان امروزی سخت بدان گره خورده است، معرفی نمی کند) آن را مطرح می کند.

علل عقب ماندگی جهان اسلام، از جمله افغانستان، کشوری که من به آن تعلق دارم و عشق می ورزم، زیاد است. یکی از این علت ها موضع گیری های رهبران دینی استفاده جو و در بسا موارد قشری مذهب و میخ کوب شده در یک زمان و حامیان رنگارنگ شان، علیه تفکر آزاد، اندیشه، علم، هنر و آگاهی و توسعه و ترقی و تغییر می باشد.

چرا این دسته از مردم با علم و عقل و تعقل و توسعه و تغییر دشمنی دارند، درحالی که دین، نظر به آیات چند در قرآن، با این مسائل نه تنها مخالفت ندارد، که بر یادگیری و بر به کار بستن آن ها تأکید نیز دارد. باید علتی برای این مخالفت وجود داشته باشد، یا نه؟

قشری گری، به پیمانه وسیع معلول علت برداشت های تنگ نظرانه گاهی هم علاقه به ثروت و مالکیت و شهرت و قدرت است، تا معلول درک درست و پابندی به جنبه های سازنده و اخلاقی دین. علت دوستی رهبران یک کشور مسلمانان با یک کشور غیر مسلمان، به گونه مثال عربستان سعودی و ترکیه با اسرائیل، به جایی دوستی با یک کشور مسلمان ناشی از همین چهار انگیزه - ثروت و قدرت و مالکیت و شهرت - و بقای سلطه است. ما، مسلمان و غیر مسلمان از این واقعیت نمی توانیم چشم پوشی کنیم. خانم مرکل، صدراعظم آلمان بعد از این که سیل پناهجویان مسلمان از سر تا سر جهان راه آلمان را پیش گرفتند، چیزی به این معنا گفتند که مکه جای دیگری است! آیا خانم مرکل این حرف را از روی دشمنی زده است؟ آیا این حرف واقعیت ندارد، که حکمرانان عربستان سعودی نسبت به آلمان و فرانسه و... در برابر این همه مسلمان مسئولیت بیشتر دارند؟ این حرف، حرف بسیار معنا داری ست. چرا از روی این حرف سر سری می گذریم؟

به سرمایه های کیان ها و امثالهم و به دارائی های پدران شخص مورد نظر باید نگاه کرد، و بعد گفت که کدام این ها این همه سرمایه ها را از راه حلال و کار و زحمت پیدا نموده اند؟ آیا این ها این همه ثروت را با استفاده از نام اسلام پیدا نکرده اند؟ اگر کرده اند، آیا این راه مجاز و شرعی بوده است؟ اگر نبوده، با چه دست آویزی باید به دفاع از این ها برخاست؟

آیا سحر و جادو و تعویذ و تعویذ نویسی و فال بینی و... از نظر عقل و شرع قابل پذیرش است؟ آیا خدا نظر به دعای کسی بخت دختر یا زنی بدبختی را، که قبل از عروسی در فکر عروسی ست و بعد از عروسی در فکر عنایت و مهربانی شوهر و مادر شوهر، باز و بسته می کند؟ نمی خواهم در این جا به این مسأله تماس بگیرم که چرا زنان در جوامع اسلامی بیشتر بدبخت هستند و بیشتر به تعویذ و تعویذ نویسی و ملا و ساحر و جادوگر احتیاج دارند و مراجعه می کنند. آیا شفا یافتن کسی که مشرف به مرگ است، کسی که نظر به باور های دینی زمان مرگ او قبلاً و در ازل تعیین شده است، به آبی که از شستن یک ورق حاوی دعائی، حتی اگر این دعا کلام خود خدا باشد، ممکن است؟

اگر دین از سطره و محدوده اختیارات این انسان ها بیرون شود، دینی که هم به علم ارج بگذارد و هم به فلسفه و هنر، و هر انسانی با آزادی و میل خود و با استفاده از فهم و فراست و علم و تجربه ای که دارد، همان گونه که از دین برداشت دارد، به دینداری بپردازد و مردم بدانند که خدا به واسطه احتیاج ندارد، خاصاً به روی و روی داری انسان های آلوده و استفاده جو، به یقین که دست این گروه انسان ها از عواید باد آورده به نام دین کوتاه می گردد.

این گروه از انسان ها، ولی این را نمی خواهند. و می خواهند کماکان با عوام فریبی و دشمنی شان علیه علم و دانش و هنر کمر ملت ها را بشکنانند و سبب ناچاری، ناداری، ضعف و بدبختی های گوناگون مردم می شوند. چرا انسان مورد نظر علیه علم و هنر مخالفت نشان می دهد؟ به زندگی و تعلق خانوادگی وی باید نگاه کنید. و به روابط پدران وی با انگلیس ها و پولی که از انگلیس ها دریافت داشته بودند، بنگرید. این موضوع را یکی از افغانان با ارائه سند در یکی از سایت ها طی نوشته ای بازگو نموده است. آیا یک مسلمان واقعی به چنین کاری دست می یازد؟ آیا پیامبر نگفته بود که: "دوست داشتن وطن، از نشانه های ایمان است؟" با فریب کاران وطن فروش، با صد ها نفری که امروز نیز هم به نام دین به فریب مردم می پردازند و هم با سر سپرگی خاصی در خدمت بیگانگان رنگارنگ هستند، چگونه باید برخورد کرد؟

وظیفه ما در برابر این ها چیست؟ آیا باید ماهیت این ها به مردم نمایان شود یا نه؟ ترحم به این ها، ترحم به ماری زنگی و زهر آلودی ست، که تنها به فکر نیش زدن انسان و خالی کردن زهر خود است. وظیفه انسان هائی که به فکر زندگی و زنده ماندن خود و همنوعان خود هستند، حسب فطرت باید این باشد که این گونه مار ها را سرکوب کنند، نه این که آن ها را شیر بنوشانند و در پرورش آن ها بکوشند.

کسی که از فضیلت و انسانیت بی خبر است، نباید انتظار انسانیت و فضیلت کسانی را داشته باشد. من یکی نمی خواهم با پیروی از عیسای مسیح، کسی که به یک طرف رویم سیلی می زند، طرف دیگر رویم را برایش پیش کنم. این کار از اخلاق من دور است.

گذشت در برابر انسان هائی که به خاطر منافع خود، ملتی را بدبخت و بی چاره می سازند، نان مردمی را که خود محتاج یک لقمه نان هستند به نام دین و با نیرنگ و فریب از دهان آن ها می ربایند و به کودکان قد و نیم قد و گرسنه آن ها رحم نمی کنند، انسانیت نیست، کار اخلاقی نیست، شرافت و فضیلت نیست، بلکه میدان دادن به کسانی است که با ظاهر آراسته با دین و اخلاق و شرافت و فضیلت و تقوا کمر به نابودی دین و اخلاق و شرافت و فضیلت و تقوا و تلف کردن حقوق مردم بسته اند.

نمی دانم این سخن که ترحم به ظالم خود ظلم است، از کدام یکی از پیشوایان دینی ست. از هر کسی که باشد، خواه دینی یا غیر دینی، سخنی ست بسیار بجا. به ظالم نباید میدان داد و از ظالم نباید دفاع کرد. با فریب و به بهانه دین نان مردم بینوا را از دهان شان ربودن، ظلم بزرگی ست. قرن هاست انسان های مانند کیان ها و آقا خان ها و اجداد شخص مورد نظر به نام دین نان مردم را از دهان شان ربوده اند. هدف گفتن این مطلب است، برای پایان یافتن آن!

من با این ها، اگر به گناهان خویش اعتراف کنند و در صدد جبران گناهان خویش و بدی هائی که با مردم نموده اند برآیند و مردم را با کمک از ارشادات مثبت و اخلاقی دین رهنمود های سازنده بدهند و به راه نیک هدایت کنند، کاری نداریم؛ اما اگر بیایند و بگویند که اسلام به هنر و علم و تغییر و ترقی و... نیازی ندارد، نه به عنوان مدافع و نه به عنوان مخالف دین، که به

عنوان یک انسان آزاد اندیشی که در پی یافتن و گفتن حقایق است، چون هیچ دینی خود را از علم و هنر و حق جوئی و کمال خواهی بی نیاز نمی داند، چرا!!؟

رسوا ساختن این ها تا زمانی که این ها از موضع ضدیت با انسان، با علم و دانش و هنر و بالاخره تغییر و توسعه عقب نشینی کنند، وظیفه همه انسان های با درد و حقیقت جو و حق پسند است، خواه به دین و دینداری معتقد باشد، خواه نباشد، چرا که انسان پیش از این که دیندار باشد انسان است و انسان بودن خود مسؤولیتی ست بس عظیم و دینی بس بزرگ! کسی که معنای انسانیت را درک نکند، معنای دین را هم نمی فهمد!!

نوت:

یادداشت فوق را که در وقت تنگ نوشته بودم می خواستم به دریچه ابراز نظریات بفرستم. مشکلی پیش آمد. به مقصد نرسیدم. به این دلیل آن را بعد از بازگشت به منزلی از سر خواندم و اغلاط آن را اصلاح کرده به شکل مقاله ای ترتیب نموده ارسال داشتم.

